

## افغانہا در ہند

پس از حملہ بر بنارس احمد بنالتکین دلاور تر و قدرت مالی او ہم بہتر شد و ما جرا جو یانی بد ور خود جمع کرد ، و قوای نظامی خود را بیشتر ساخت و بالاخرہ خود را پسر سلطان خواند (۱) . اخبار واصلہ از پنجاب وضع آن ایالت را آشفته نشان میداد ، بطوریکہ میگفتند ہر گاہ جلو فتنہ از ہمین جا گرفتہ نشود ممکن است بہ نارا حتی ہائی منتهی گردد (۲) .

برای این کار تلک Tilak را انتخاب کردند . او علت انتخاب را خود ضمن عرضی کہ بسطان کرد چنین بیان می نماید : من از ہند و ستانم و وقت گرم است و من در آن زمین را بہتر برم ، در باریان ہم بہ مقرری اوراضی شدند .

شخصیت تلک را اینجا از زبان بیہقی بیان می کنیم : « این تلک پسر حجاجی بود ولیکن لقائی و مشاہدتی و زبانی فصیح داشت و خطی نیکو بہ ہند وئی و فارسی و مدتی دراز بکشمیر رفتہ بود و شاگردی کردہ و لختی زرق و عشوہ و جادوئی آموختہ و آنجا نزد یک قاضی بوالحسن آمد و بدو برگرید کہ ہر مہتر کہ او را بدید ناچار شیفتہ او شد و از دست وی عملی کرد و مالی ببرد و تن پیش نہاد . »

تر فیح شخصی کہ از طبقات پایان جامعہ میآید بمدارج عالی اداری تنها از نقطہ نظر لیاقت مطلبی است کہ زمامداران مسلمان ہند بلا استثناء بآن عمل میکردند و این کار در استحکام و قدرت دولت اسلامی در آن مملکت بسیار تا نیر داشت (۳) در رمضان ۴۲۵ ( جولای ۱۰۳۳ م ) از لاهور خیر رسید کہ بنا لتکین با قوای بزرگی بآن شہر روی آورده است و جنگ بین او و ابوالحسن ، اراضی مجاور را بہ بی نظمی گرفتار ساختہ است . بہ غرض فرو نشانند فتنہ تلک با لشکر بزرگی جانب ہند و ستان حرکت نمود . و چون بہ لاهور رسید ورود او پیردان بنالتکین را بو حشت افگند . بسیاری از ہمراہان او امیر خود را ترک گفتند و بتلک

(۱) علت این کار را در تاریخ بیہقی چاپ تہران ص ۴۰۱ بخوانند .

(۲) سلطان نمیدانست برای رفع این معضلہ چہ تصمیمی اتخاذ کند ، بالاخرہ در باغ صد ہزارہ شوری سری نظامی تشکیل داد . در این وقت علاوہ بر پنجاب در گوشہ های دیگر مملکت ، خراسان ، ختلان و تغارستان آشوب برپا بود ، بالاخرہ تلک را برای رفع این مہم انتخاب کردند .

(۳) Iswari Prasad: History of Medieval India ص ۱۲۹

پیوستند. احمد که هر نوع مقاومت را بدون فایده میدید و بفرار گذشت اما پیروان تلمک که غالباً هندو بودند او را تعقیب نمودند. در جنگ مختصری که شبانه رخ داد احمد شکست خورد و ترکمن های اطراف او، او را ترک گفتند افسر یاغی بازم توانست فرار کند. تلمک سر او را به پنجصد هزار درهم جایزه گذاشت. جت ها، که به بیابان های پنجاب بهتر بلد بودند، دستگیرش کردند و سر بریدند. خبر موفقیت تلمک مسعود را بسیار مسرور ساخت و باو پیام تهنیت فرستاد. و امر داد که با سر احمد بنالتکین و پسر او بدر بار حاضر شود. تلمک در مرو بحضور سلطان رسید و مورد نوازش قرار گرفت. (۱) عرض تلمک سلطان پسرش مجدود را به نیابت سلطنت هندوستان تعیین نمود. نایب السلطنه جدید در باغ فیروزی بحضور پدر رسید، سلطان او را خلعت داد و به همراهی رشید پسر خوارزمشاه جانب هند فرستاد.

سلطان پس از موفقیت تلمک خود مصمم شد جانب هند حرکت کند و مخصوصاً حصار هانسی (۲) را بدست آورد. میگویند این کار بنا بر نذری بود که مسعود بر ذمه گرفته بود هر چند وزراء خطر آنرا باو خاطر نشان ساختند و خرابی اوضاع خراسان را به عرض رسانیدند. اما مسعود بر ایفای نذر بیشتر اصرار داشت. (۳) روز دوشنبه ۱۹ ذی الحجه سال ۴۲۸ هـ امیر به صحرای باغ فیروزی سپاه غزنی را سان دید و روز پنجشنبه همان هفته از راه کابل جانب هند حرکت کرد. مادر نزدیکی رود جهلم مریض شد و چارده روز در بستر افتاد. برسم بابر در کنوار، از مشروب توبه کرد و نوشیدن شراب را نیز بعد ازین برای عساک و افسرها ممنوع قرار داد. روز چارشنبه ۹ ربیع الاول لشکر به قلعه هانسی رسید و حصار آنرا محاصره کرد. طرف مقابل به سختی از شهر خود دفاع میکردند تا آخر بقول بیهقی: «صبح بگرفتند پنج جای و دیوار فرو آوردند و بشمشیر آن قلعت بستند» روز

(۱) حتی پس از سقوط احمد دولت غزنی از جانب هند به تشویش بود. راجع بآن متن عبارت بیهقی را نقل می کنیم: «خواجگ گفت (مقصود احمد عبدالصمد وزیر است) هر چند احمد بنالتکین برافزاد هندوستان شوریده است. و از این جا قافله زین مسافتی است دور (مقصود نیشا و راست) و پشت به غزنین و هندوستان کردن ناصواب است».

(۲) هانسی شهری است با قلعه خرابه که یازده میل بطرف شرق حصار واقع شده. این قلعه واقعه باکره میگفتند زیرا تا آن وقت هیچ کسی به آن دست نیافته بود.

(۳) تاریخ بیهقی ص ۵۲۹

شنبه ده روز مانده از ماه ربیع الاول (۱) در این جنگ ثروت سرشاری بدست عساکر غزنی افتاد. سلطان پس از آنکه هانسی را یکی از افسرهای معتمد سپرد جانب سنپت (۲) حرکت کرد. روسای محلی مقاومت نکردند. شهر را ترك گفتند و به جنگ هافرار نمودند. خزاین شهر بدست عساکر غزنی افتاد. سلطان پس از این فتح جانب غزنی حرکت کرد و بتاریخ ۳ جمادی الاول مراسم سال نورانجام داد. این حمله بی موقع از خبط های سیاسی سلطان شمرده می شود. سلاجقه از غیاب او استفاده کردند و بر قلمرو غزنی فشار آوردند. (۳) صلحی که با آنها باثر شکست جنرال غزنوی التمش بدست الپتگین، رئیس اردوی ترك ها بعمل آمد موقتی بود. سلاجقه همیشه شهرهای امپراطوری را غارت میکردند و چون مردم بلخ از حملات آنها شکایت کرد، سلطان روی بان طرف آورد طغرل بیگ از فرصت استفاده کرده به غزنی حمله آورد و اسبها و شترهای سلطنتی را غارت کرد و چون سلطان به بلخ رسید، طغرل به مرور رفت. بعد از آن نیشابور را بدست آورد، خراسان را متصرف شد و اساس حکومت سلجوقی را گذاشت. (۴۲۹ هـ). يك سال بعد وقتی جنرال ترك بر بلور و فراه حمله برد سلطان بالشکر بزرگی مقابل آنها حرکت کرد اما در هشتم رمضان سال ۴۳۱ در دندانقان در نزدیکی مرو شکست خورد و از راه غور به غزنی آمد. این شکست اثر بسیار مهم بر نیشابور و امپراطوری غزنه داشت. سه سال بعد پسر مسعود مورد دتوانست جلو سلجوقی ها را بگیرد ولی بعد ها شکست خورد و آنها (سلجوقی ها) توانستند خود را در خراسان مستقر سازند.

(۱) بیهقی من ۵۳۴

(۲) این شهر به شمال دهلی واقع شده.

(۳) موسس این خانواده توقاق پدر سلجوق است که از ترکستان به ماوراءالنهر مهاجرت کرد و اسلام را قبول نمود. او و جانشینانش همیشه برای دولت غزنی در دست روی از مرگ محمود خراسان را بدست آوردند اما عقب زده شدند. هنوز مسعود دوست روی تخت قرار نگرفته بود که غزها بر خراسان حمله نمودند و در چند جای امپراطوری اغتشاش برخاست. با کمک لشکر بزرگی که از هند آورده بود غزها را از طوس و نیشابور دور کرد و طبرستان را بدست آورد تا آنکه در ۴۲۹ طغرل بیگ خراسان را گرفت و اساس خانواده سلجوق را گذاشت.

مستملکات غربی غزنوی ها متد ر جا از دست آنها بیرون رفت و ناچار شدند توجه خود را بیشتر بطرف هند معطوف سازند .

سلطان که بو حشت افتاده بود امر داد برای سفر هند خود را آماده کنند . از زنان حرم خواهش شد ز بورات خود را بردارند ، و خزائن قصر جهت انتقال به هند جمع آوری شود . در باریان از او خواهش کردند به غزنی بماند و به هند نرودز برا سفر پادشاه باین عجله برای دولت متضمن ضرر است اما مسعود باین حرف ها گوش نمیداد . وزیر بیهوده سعی کرد خطاهای گذشته اش را ایادش بیاورد ، او درین وقت چون پیر مردی که عقلش زایل شده باشد نمیتوانست در کارها بخوبی قضاوت کند . سلطان را لشکر جانب هند و ستان حرکت کرد اما چون به مر یگله (۱) رسید غلامان ترک و هند و به شورش نظامی برخاستند . و سلطان را گرفتند و برادرش محمد را روی تخت آوردند . این همان شخصی است که سلطان باروی کار آمدن خود او را کور کرده بود . امیر اسیر را به قلعه گیری انتقال دادند و در آن جا او را به سال ۴۳۳هـ (۱۰۴۱م) به قتل رساندند . (۲)

باین ترتیب دست ستمکاری ، پادشاهی را از میان برداشت که فرشته در تعریف او اینطور نوشته : «پادشاهی بود شجاع و کریم الاخلاق سخاوت با فراط داشت و با علما و فضلا مجالست نمودی و در باره ایشان انواع انعام و احسان مینمود داشتی .» (۳) مسعود مانند پدرش علما و ادب را مورد نوازش قرار میداد . مسجدها تعمیر کرد مدارس

(۱) دره ای است بین راولپندی و اتک بقا صله چند میل به شرق حسن ابدال . کوه های ماحول آنرا غالباً دزدان و رهنمان گرفته بود . آنها این جا را جهت حمله بر مها فرین و کاروانهای تجارتی انتخاب نموده بودند .

(۲) طبقات ناصری ص ۴۳۲ می نویسد اما ظاهر او تا ۱۱ جمادی الاول ۴۳۳هـ زنده بود (رجوع کنید به بیضاوی در نظام التواریخ) تا بان تاریخ برادرزاده اش احمد پسر محمد او را بقتل رسانید میگویند محمد از این واقعه خبر نداشت و چون باو خبر داد ندمر تکب آنرا سرزنش کرد فرشته در این اختلاف دارد او به قول بعضی میگوید احمد پدر را باینکار مجبور کرد . خواند میر تاریخ این واقعه را ۴۳۳ نوشته رجوع کنید به حبیب السیر چاپ بمبئی سال ۱۲۸۳ ص ۳ جزو چهارم ج ۲ .

(۳) تاریخ فرشته چاپ نول کشور ص ۲۴

و دارالعلوم در گوشه های مختلف مملکت اساس گذاشت (۱) مسعود اراده قوی ؛ لشکر بزرگ ، و زرای لایق خلاصه همه چیز بیکه برای یک پادشاه بزرگ لازم است داشت . اما آیا همه این ها می تواند مقابل سرنوشت بایستد . بیپهقی که سلطنت غزنی را در روزهای جلال و زوال دیده است میگویند انسان قدرت ندارد از تقدیر جلو گیری کند .

و قایم بعدی نشان داد که خوف و فرار

### جانشینان مسعود

مسعود به هند پیچید و رفته است .

ترکها به اشغال ایران و ممالک مجاور مشغول بودند و کمتر فرصت یافتند در امور غزنی مداخله کنند . پس از مرگ مسعود پسرش مودود که در بلخ بود بر تخت نشست ، و جانب غزنی حرکت نمود اما او باید با عمو پش محمد بجنگد به سال ۴۳۳هـ (۴۳۲م) در فرشته و طبقات ناصری) از غزنی حرکت و محمد را در تکرهار و (۲) شکست داد . مودود جز اینکه انتقام پدر را بگیرد و عده ای از طرفداران محمد را بکشد و بعد از آن به غزنی مراجعت کند کاری نکرد . در محلی که فتح باور وی داده بود قلعه ای ساخت و نام آنرا فتح آباد گذاشت . پس از مراجعت به غزنی یکی از امرای خود ، ابو نصر محمد بن احمد . را به هندوستان فرستاد تا پسر محمد ، نامی را از میان بردارد . ابو نصر بانامی جنگ کرد و او را بکشت . پس از قتل نامی قسمت هندی امپراطوری غزنی مودود را مسلم شد ؛ جز آنکه مجذود پسر مسعود پس از قتل پدر از ملتان به لاهور رفته بود و اراضی بین سند و هانسی را بدست آورده استقلال بی بهمر سا نیده بود ، و میخواست دهلی را بدست آورد مودود لشکری مستعد بدفع او فرستاد . مجذود که از آمدن لشکر غزنی مطلع شد خود را مقابل آنها به لاهور رسانید ، ۶ ماه ذی حجه) در لاهور آمد فتح بطرف مجذود میرفت . نزدیک بود اکثر امرای غزنی خود را با او تسلیم کنند اما بطور غیر متوقع مجذود راز خیمه اش مرده یافتند . کیفیت مرگ او معلوم نیست .

(۱) خواننده میر مسعود را حامی علم و ادب می نویسد و اشخاصی را که کتابهای خود را بنا نهادند کرده اند ذکر می نماید از آن جمله است تفهیم النجیم و قانون مسعودی ابو ریحان و کتاب مسعودی ابو محمد تا صحنی .

(۲) که ضبط دیگر آن پیکرهاست و شاید بکر الا باشد . فرشته دیپور می نویسد

امرای محلی هند چون حکومت غزنی را ضعیف یافتند شروع کردند با اینکه اراضی متصرفه آنرا اشغال کنند بسال ۴۳۵ هـ راجه دهلی باراجه های دیگر اتفاق کرده قلعه هانسی و تها نیسر را از تصرف غزنی بیرون آورده متوجه قلعه نگر کوت شد و آنرا نیز مدت چهار ماه محاصره کرد چون از لاهور کمک نرسید مفتوح ساخت . مدت سلطنت مو دود نه سال است و به سال ۴۴۱ هـ به عمر سی و نه سالگی وفات کرده . پس از او امرای ضعیفی روی تخت غزنی آمدند که کمتر توانستند برای هند کاری بکنند . در داخل مملکت سلجوقی ها خود را توسعه میدادند و امپراطوری اراضی متصرفه خود را از دست میداد اما بارو بیکار آمدن ابراهیم در ۵۱ هـ اوضاع بهتر شد و روح تازه ای در سازمان اداری دولت غزنی دمید ، و قدرت سلطنت را بر قبایل متمرکز استحکام بخشید . خرابه ها را آباد کرد و قلعه های مستحکم بنام خیرآباد و ایمان آباد تعمیر نمود بسال ۴۷۱ هـ اجوزان ، باك بتان شیخ فرید شکر گنج ، را بدست آورد و بعد از آن جانب قلعه روپال پیشرفت و آنرا فتح کرد . پس از مرگ او در ۴۹۲ هـ علاء الدین مسعود بجایش نشست . از وقایع مهم زمان او حمله ای است به مناطق رود گنگ و مقرر کردن حسین بن سام بر ریاست نشین غور . این حقیقت نشان میدهد که غور هنوز هم بتصرف غزنوی ها بود چند سال بعد بجای او ملک ارسلان آمد . این شخص به قتل برادران به تخت و تاج رسید . تنها بهرام توانست خود را نجات دهد از سلان با مادر اندر خود به بدی رفتار نمود از این کار سنجر برادر او (ملکه) برآشفته و به ظرفداری بهرام برخاست و در راس قوای بزرگی جانب غزنی حرکت کرد . از سلان برای اینکه از مرگ و خفت برهد جانب هند گریخت و بسال ۵۱۱ در آنجا درگذشت . (۱) باین ترتیب دست سلجوقی ها در امور غزنی باز شد . فرمانروای جدید در رسیدن به تخت و تاج خود مدیون سنجر بود . بهرام فرمانروای لایق و قوی بود چند مرتبه به هند برای فرو نشانیدن فتنه محمد باهلیم (۲) لشکر کشید بالاخره او را شکست داد و پسر و خویشاوندانش را اسیر ساخت (۳)

(۱) Medieval India: Iswari Prasad ص ۱۳۶

فرشته درین قول اختلاف دارد . بنا بره ای بتا و ارسلان گریخت سنجر او را تعاقب نموده دست آورد و به بهرام سپرد که اخیر الذکر بقتلش رسانید . تاریخ فرشته چاپ نول کشور ص ۵۰ (۲) محمد باهلیم از طرف ارسلان نایب الحکومه پنجاب بود .

(۳) فرشته و منهاج سراج میگویند سنجر مدت چهار روز در غزنی اقامت داشت اما هنوز از آنجا دور نشده ، ده که ارسلان سعی کرد دوباره بایتخت را بدست آورد . سنجر دو باره آمد و ارسلان را از غزنی دور کرد .

پنجاب و ملتان کاملاً مقهور شد و زیر دست آمد و نفوذ غزنی بر آن جاها مستقر شد. هندی ها گاهی به مخالفت بر میخاستند اما لشکر غزنی همیشه پیروز بود و کمتر بیم فتنه میرفت. سلطنت بهرام می توانست تا آخر به همان شکوه خود باقی بماند اگر مخالفت بین او و آل سَنَسَب روی نمیداد. این مردم، جنگجو در علاقه های کوهستانی خود (غور) تحت ریاست روسای سوری زندگی داشتند. مقام محمود نزد آنها ارجمند بود و او را دوست داشتند و با او در مناطق دور دست می جنگیدند. اما چون غزنی بدست جا نشینان ناتوان سلطان افتاد مقام غزنوی ها نزد ایشان پایان آمد. وقتی یکی از روسای سور سیف الدین، بدست بهرام کشته شد و اوضاع وخیم تر گردید. این قتل فجیح غوری ها را مقابل غزنوی ها برانگیخت، آنها دست به اسلحه بردند. علاء الدین حسین معروف به جهانسوز با قوای بزرگی بر سر غزنی آمد و آن شهر را آتش زد. بهرام شاه قوای خود را جمع کرد ولی مغلوب شد و پسرش دولت شاه در جنگ بقتل رسید.

هنگام حمله علاء الدین بر غزنی بهرام به هندوستان گریخت و پسر او مرد پس از مرگ او پسرش خسرو ملک بجای او نشست و در لاهور اعلان سلطنت کرد. او مرد عیاش و ضعیف الاراده بود. در دوره اربی اهنی و بی انتظامی بر خاست. اداره ضعیف شد و امراء مطلق العنان گردیدند سلطان نتوانست با جرمان امور بسا زد در ایالات و مرکز قدرت مرکزی را ناچیز میگردانیدند. خسرو ملک که غرق عیاشی بود، نتوانست حملات غوری ها را برگرداند. قوای غزنه رو بزوایل میرفت غوری ها روز بروز اقتدار میافتند چون پسر علاء الدین جهانسوز در گذشت برادرزاده اش غیاث الدین مین سام بحکومت غور رسید. غزنی ها جنگ نمود و غزنی را بتصرف خود در آورد و حکومت آنرا به معز الدین محمد غوری گذاشت و خود در همان غور سلطنت می کرد. معز الدین که در لشکر کشی استعداد داشت چند مرتبه بر هندوستان حمله برد. به سال ۵۷۷ مقابل حصار لاهور ایستاد و خسرو ملک را مجبور کرد قرار داد صلح را با او امضاء کند و پسر چار ساله اش را بحیث گروگان با خود به غزنی آورد. با پنهم قانع نشد باز بر لاهور حمله برد و حصار سیالکوٹ را متصرف شد. پنجسال بعد باز بر آن شهر حمله کرد خسرو ملک را اسیر گرفت و به غزنی فرستاد. (۱)

(۱) فرشه جزئیات این واقعه را اینطور تعریف می کند، معز الدین به خسرو ملک اطلاع داد شرایط صلح را با او امضاء کند برای اینکه صمیمیت خود را نشان دهد پسر و خسرو ملک را با تجلیل تمام نزد پدر فرستاد. خسرو برای دیدن پسر خود بیرون آمد قوای غوری او را در شب محاصره کرد. صبح که سلطان بیدار شد خود را اسیر یافت معز الدین گذاشتن لاهور را از او طلب کرد که فوراً قبول شد.

از آن جا او را به فیروز کوه انتقال دادند و از فیروز کوه به حصار بلروان در غر جستان بردند . پس از چند سال در همان جا به قتل رساندند (۵۹۸ هـ) . پسرش بهرام شاه نیز به همین سر نوشت گرفتار شد و دولت غزنه در همین جای پایان رسید . تاج ایران ، تخت هند و علاقه های خراسان بدست آل شنسب افتاد .

باین ترتیب پس از تقریباً دو قرن امپراطوری غزنه از میان رفت ، امپراطوری که تنها بر پایه های نظامی قرار داشته باشد بدون فرمانروای لایق و جنگجو نمی تواند باقی بماند . محمود با وجود آنکه یکی از شخصیت های بزرگ نظامی تاریخ است تشکیلات کافی و قانون معینی برای اداره مملکت از خود نگذاشت . اتحاد واقعی یا به عبارتی دیگر حس ملیت در امپراطوری او وجود نداشت سلطان جا های زیادی را فتح کرد ، امانتوانست ، یا شاید فرصت نیافت ، آنها را بخوبی اداره کند . ثروت سرشاری که از هند آورده بود از دست بازماندگان او برون رفت آنها به تجمل و عیاشی عادت کردند با این وضع البته نمی توانستند قبایل سرکش را به فرمان داشته باشند . روسای شجاع که در همه جا با بیای سلطان می رفتند ، نمی توانستند از اشخاصی که تن پروری و خوش گذرانی روح عسکریت آنها را کشته است اطاعت کنند . سلجوقی ها روز بروز فشار خود را بیشتر می ساختند . امراء و افسرهای امپراطوری قدرت سلطنت را مسخره کرده بودند . سلجوقی ها قسمت های بزرگ از ارضی غزنی را از آن جدا می ساختند و فشار آنها را خیرالدگر گران آمد غزنوی ها در آن وقت ضعیف شده بودند نمی توانستند مقابل اشخاصی چون طغرل و سنجر بایستند . سلجوقی ها چون گردبادی بودند که با قدرت مطلق شکست میدادند چون در ارضی ماورای هندو کشی می نظمی برخاستند نیز در چار اضطراب گردید در واقع در آن وقت میسر نبود هند را موقفانه از غزنی اداره کنند . غزنوی ها از مسئله هند غافل نبودند ولی مشکلات متنوع آنها را نمیگذاشت بد رستی آنها را حل کنند . غوری ها که غزنوی ها را از میان برداشت از نقطه نظر سنجیه با آنها اختلاف داشت اینها بهتر می توانستند در میدان های جنگ با مشکلات بسازند . خصوصیات یک عسکر واقعی خوبتر در آنها دیده می شد . آنها می فهمیدند چگونه شجاعت و قدرت خود را در راه بدست آوردن بزرگی بسکار بیاندازند . محمد غوری در این وقت خویشتن و نانش را بدورش جمع نمود در قیابان خود را در مملکت خودش از میان برداشته بود مصمم بود هندوستان را فتح کند و امراء و مردم آن جا را مطیع خود سازد .